

آنان قرآن را یک رشته افکار نامنظم می‌دانستند که بی‌اختیار بر مغز او راه پیدا می‌کند، و او را در آفریدن این مطالب عامد و مختار نمی‌اندیشیدند هرچند برخی از این مرحله گام فراتر نهاده او را به دروغ نیز متهم می‌کردند.

قرآن مجید در سوره «النجم» که موضوع وحی محمدی را در آنجا مطرح کرده و پرده از روی حقیقت وحی برداشته است، به گونه‌ای به رد این نظر پرداخته و اشاره کرده است که گروهی، قرآن و ادعای پیامبر را زائیده خیال او دانسته و می‌گویند که او خیال می‌کند که وحی بر او نازل می‌گردد و یا فرشته‌ای را می‌بیند، و چنین چیزی جز در محیط خیال او، در جای دیگر وجود ندارد.

یکی از تلاش‌های گروه‌های الحادی برای قطع رابطه قرآن و پیامبر اعظم با جهان بالا، مسأله وحی نفسی و القای ضمیر ناخودآگاه است. قرآن در سوره نجم که آیات آن از نظم و انسجام بدیعی برخوردار است و بیانگر روحانیت مردی است که در مواقع خاصی در هاله‌ای از موهبت معنوی خدا قرار می‌گیرد، به رد این نظر پرداخته است

قرآن در این سوره که آیات آن از نظم و انسجام بدیعی برخوردار است و بیانگر روحانیت مردی است که در مواقع خاصی در هاله‌ای از موهبت معنوی خدا قرار می‌گیرد، به رد این نظر چنین پرداخته است:

«وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ. مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ. وَمَا يَنْطَلِقُ عَنِ

الهِوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ. عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ. ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ. وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ. ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ. فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ. فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ. مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ. أَفَتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ. وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ. عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَىٰ. عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ. إِذْ يَخْفَى السُّدْرَةَ مَا يَخْفَىٰ. مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ. لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ».

«سوگند به ستاره هنگامی که غروب کرد. رفیق شما گمراه نشده، بیراهه نرفته

تهمت وحی نفسی به پیامبر اسلام ﷺ  
(تهمت قدیمی و جاهلی جنون، با رنگ و لعابی فریبنده!)

یکی از تلاش‌های گروه‌های الحادی برای قطع رابطه قرآن و پیامبر اعظم ﷺ با جهان بالا، مسأله وحی نفسی و القای ضمیر ناخودآگاه است. این گروه به عللی به خود اجازه نمی‌دهند که پیامبر را یک فرد دروغگو و خلاقار معرفی کنند، زیرا رفتار و گفتار او روشنگر ایمان او به صدق گفتار خویش می‌باشد، از این جهت معتقدند که او به راستی یقین داشت که برانگیخته خدا است و تعالیم او نیز از ناحیه خدا می‌باشد؛ ولی ایمان و اعتقاد او را از راه دیگر توجیه می‌کنند و می‌گویند: «وحی همان صدای روح محمد بود؛ زیرا سال‌ها تفکر و اشباع شدن روح از یک اندیشه، مستلزم آن است که آن اندیشه به صورت واقع درآید و در جان کسی که پیوسته در امری و اندیشه‌ای فرو رفته است، چنین صدایی طنین افکند. بنابراین، فرشته، صورت ضمیر ناخودآگاه آرزوی نهفته در اعماق وجود او بوده است».

باید توجه داشته باشیم که این توجیه نیز تازگی ندارد و مشرکان عهد رسالت هم وحی محمدی را از این طریق توجیه می‌کردند و می‌گفتند:

«بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ»؛ «بلکه گفتند: آنچه می‌گوید، افکار پریشانی است که زائیده خیال او می‌باشد».

است. او هرگز از روی هوا و هوس دهان به سخن نگشوده است. آنچه می‌گوید، وحی و سروش غیبی است که در اختیار او گذارده شده است. موجود نیرومندی (فرشته وحی) به او تعلیم کرده است. این معلم قدرتمند در افاق بالا قد برافراشت (و برای او نمایان گردید). سپس نزدیک شد و در میان زمین و آسمان آویزان گردید. و به قدری نزدیک شد که به اندازه دو میدان تیر یا دو سرکمان یا از آن هم کمتر و نزدیک‌تر. این معلم به بنده او (خدا) وحی کرد آنچه باید برساند. دل، آنچه را دید دروغ ندید. آیا با او به مجادله بر می‌خیزید؟ او یک بار دیگر نیز او را دیده است. نزد سدره‌المتنه، نزد او است جنة المأوی. هنگامی که سدره را پوشانید، دیده منحرف نگردید و از قوانین رؤیت طغیان نکرد. از آیات بزرگ خداوند دید آنچه را دیده.

قرآن در این آیات نظریه وحی نفسی را و این که قرآن زائیده تخیل پیامبر است، به سختی محکوم می‌کند و طرفداران این نظریه را افراد مجادله‌گر می‌خواند و می‌رساند که نه قلب و دل او اشتباه کرده است و نه دیده او؛ و در هر دو نقطه، رؤیت به معنی واقعی انجام گرفته است چنان که می‌فرماید:

۱. «ما کذب الفؤاد ما رای»: «دل آنچه دیده است، دروغ ندیده و اشتباه نکرده است».

۲. «ما زاغ البصر و ما طفی»: «دیده منحرف نگردیده و از قوانین رؤیت چشمی طغیان نکرده است و همگی صد در صد حقیقی و واقعی بوده، نه رؤیایی و خیالی».

بنابراین وحی نفسی و یا القای شعور باطنی و... اصطلاح جدیدی است برای یک اندیشه جاهلی که در میان اعراب نسبت به وحی وجود داشته است و تنها نام آن تغییر کرده است.

وحی نفسی، سرپوشی بر اتهام به جنون

عرب جاهلی در عین این که وحی الهی را به صورت‌های دیگر نیز توجیه می‌کرد

و پیامبر را مقتری و دروغگو، و یا ساحر و جادوگر می‌شمرد، ولی اصرار داشت که پیامبر را مجنون و دیوانه و کاهن نیز معرفی نماید. «مجنون» در اصطلاح آنان، همان «جن زده» است که بر اثر تصرف جن، مشاعر خود را از دست می‌دهد و پرت و پلا می‌گردد.

«کاهن» غیب‌گویی بود که رابطه‌ای با یکی از جن‌ها داشت که او را از اوضاع و احوال آگاه می‌ساخت.

سرانجام سخنان یک مجنون و دیوانه و یا کاهن و غیب‌گو مربوط به شخص او نیست، بلکه القایی است از جانب جن که بر ذهن و زبان او جاری می‌سازد هر چند خود متوجه نگردد.

عرب جاهلی بر اثر دوری از علم و دانش، بر اثر دوری از فریب‌کاری و

دیپلماسی فریبده امروزی غرب، آنچه را در دل داشت، عاری و برهنه می‌گفت و رو در روی پیامبر می‌ایستاد و می‌گفت:

«و قالوا یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون»: «ای کسی که قرآن بر او نازل گردیده است، تو دیوانه‌ای!».

این اتهام اختصاص به پیامبر نداشت، بلکه به گواهی تاریخ بشریت، پیوسته مصلحان را، افراد جاهل و مجنون و دیوانه می‌خواندند و انتخاب این نسبت برای این است که مردم را از دور آنان پراکنده سازند تا به سخنان او گوش فرا ندهند. در قرآن مجید این نسبت به پیامبر از طرف مخالفان در سوره‌های حجر آیه ۶، سبأ آیه ۸، صافات آیه ۳۶، دخان آیه ۱۴، طور آیه ۲۹، قلم آیه ۲ و تکریر آیه ۲۲ نقل شده است.

انا جیل کنونی نیز تذکر می‌دهد وقتی که حضرت مسیح، یهود را پند داد، گفتند: در او شیطان است و هذیان می‌گوید چرا به حرف‌های او گوش می‌دهید.

از مسلمات تاریخ است که پیامبر اسلام از آغاز جوانی در میان مردم به درست‌کاری و راستگویی... معروف بوده؛ حتی دشمنان آن حضرت در برابر اخلاق فاضله او بی‌اختیار سر تسلیم و انقیاد فرود می‌آوردند. یکی از صفات برجسته او این بود که تمام مردم، او را راستگو و صادق و امین می‌خواندند؛ حتی مشرکان، تا ده سال پس از دعوت علنی، اموال ذی‌قیمت خود را پیش او به عنوان ودیعت گذاشته بودند چون دعوت آن حضرت بر معاندان سخت و گران بود، مساعی خود را در این راه، به کار بردند که او را به وسیله پاره‌ای از نسبت‌ها که اذهان مردم را می‌توان با آن آلوده کرد متهم کنند. چون می‌دانستند که نسبت دروغ و افتراء به آن حضرت در افکار مشرکان بی‌نظر و ساده تأثیری نخواهد بخشید. لذا ناگزیر شدند که در تکذیب دعوت آن حضرت بگویند که منشأ دعوی او خیالات و افکار جنونی است که منافات با صفات زهد و درستکاری او نداشته باشد و در اشاعه این نسبت ریاکارانه رنگ‌ها ساخته و نیرنگ‌ها پرداختند.

از فرط ریاکاری، موقع تهمت زدن قیافه پاکدامنی به خود گرفته مطالب را به صورت شک و تردید اظهار می‌کردند و می‌گفتند که: «أفتري على الله كذباً أم به جنة؟» «آیا به خدا افتراء بسته و یا جنون دامنگیر او شده است؟». و این همان شیوه شیطانی است که دشمنان حقیقت، پیوسته در موقع تکذیب شخصیت‌های بزرگ و مصلحان اجتماعی به کار می‌برند. قرآن نیز خبر می‌دهد که این شیوه نکوهیده مخصوص افراد عصر رسالت نیست، بلکه معاندان عصرهای گذشته نیز در تکذیب پیامبران الهی همین حربه را به کار می‌بردند.

چنان که می‌فرماید: همچنین برای کسانی پیش از این‌ها پیامبری برانگیخته نشد مگر این که گفتند جادوگر یا دیوانه است و یکدیگر را به گفتن این سخن سفارش می‌کردند (نه)، بلکه آنها گروهی سرکشند.

اناجیل کنونی نیز تذکر می‌دهد وقتی که حضرت مسیح، یهود را پند داد که او شیطان است و هذیان می‌گوید چرا به حرف‌های او گوش می‌دهید.

در این‌جا روی سخن با نویسندگان فریبکار، و فیلسوف‌نماهای غرب و مقلدان دنباله‌رو شرقی آنان است که همین تهمت را به صورت دیگر مطرح کرده و سم مهلک و نابودکننده را در قالب کپسولی با لعاب شیرین ریخته و به عنوان علم و تاریخ تحویل ما می‌دهند و نام آن را وحی نفسی می‌نامند.

مجموع تجزیه و تحلیل غریبان نسبت به نبوت و وحی، جز تغییر عبارت، چیز

دیگری نیست و تمام این مطالب ریشه جاهلی دارند.

ما، در این مقالات در تنزیه ساحت مقدس پیامبر گرامی ﷺ از این تهمت که برای نخستین بار از حلقوم مشرکان معاصر عهد رسالت بیرون آمد و در این اواخر نویسندگان سیحی و افراد دنباله‌رو آنان، آن را تکرار می‌کنند، به گونه‌ای بس فشرده بحث و گفتگو نمودیم و الأدلایل پاکی ساحت مقدس پیامبر از این تهمت

یرینه، بیش از آن است که در این صفحات بگنجد.

روی سخن با نویسندگان فریبکار، و فیلسوف‌نماهای غرب و مقلدان دنباله‌رو شرقی آنان است که همین تهمت را به صورت دیگر مطرح کرده و سم مهلک و نابودکننده را در قالب کپسولی با لعاب شیرین ریخته و به عنوان علم و تاریخ تحویل ما می‌دهند و نام آن را وحی نفسی می‌نامند.